

(بخش دوم)

منازعات اجتماعی در جامعه مدنی

منازعات اجتماعی

در

تئوری‌های اجتماعی

ابراهیم حاجیانی

ج. تئوری‌های تعارضات اجتماعی

بسته به نوع مناقشه و نیز نحوه برخورد با مناقشات اجتماعی، تحلیل تعارضات تفاوت پیدا می‌کند. درباره‌ی این موضوع نظریات خرد و کلان متعددی وجود دارد که در علوم اجتماعی پهنه‌ی وسیعی را به خود اختصاص داده‌اند. علاوه بر این، متفکران حوزه‌ها و رشته‌های دانشگاهی هم‌چون روان‌شناسی اجتماعی، مدیریت، علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و نیز جامعه‌شناسی عمدتاً به تحلیل تضاد پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد کامل‌ترین توضیح و تبیین لازم در این باره توسط متفکران مکتب تضاد و کسانی مثل «کارل مارکس»، «جرج زیمل»، «رالف دارندورف» و «لونیس کورز» ارائه شده باشد. با این وجود، متأسفانه، هنوز ریشه‌های منازعه به‌طور کامل مورد شناسایی قرار نگرفته‌اند و اتفاق نظر چندانی در این باره به‌سرور نیافته‌اند. به طوری که حتی تراز آن‌ها کرد که نظریه‌ی عمومی واحدی درباره‌ی منازعه وجود دارد که مورد پذیرش دانشمندان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی یا صاحب‌نظران سایر رشته‌هایی باشد که از دانشمندان علوم اجتماعی الهام می‌گیرند. بدون شک اگر بتوانیم روزی نظریه جامعی در این زمینه ارائه کنیم احتمالاً به داده‌هایی از زیست‌شناسی، روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، تاریخ، علم سیاست، اقتصاد، جغرافیا، نظریه‌های ارتباطات، سازمان‌ها، بازی‌ها، تصمیم‌گیری، استراتژی نظامی، رفتار جمعی، همگرایی کارکردی و سیستم‌ها و نیز فلسفه، و مذهب نیازمند خواهیم بود که البته دست‌یابی به چنین ترکیب عظیمی از دانش بشری به‌نظر می‌رسد غیرممکن باشد. با این وجود، نفس تصور لزوم این امر، ما را از آن‌چه «الفرد نورث وایتهد» «خطای تحلیل تک عاملی» / The Fallacy of the Single Factor analysis می‌خواند برحذر می‌دارد.^{۲۵} برای منازعات اجتماعی نمی‌توان ریشه‌ی واحدی را مشخص کرد، زیرا این ریشه‌ها نه تنها متعدّدند، بلکه در طول تاریخ برشمار آن‌ها افزوده شده‌است.

نظریه‌های قدیمی و سنتی درباره‌ی ریشه‌های منازعه

نوشته‌های بسیاری در ارتباط با نظریه‌های قدیمی مربوط به جنگ و منازعات اجتماعی و علل آن‌ها وجود دارد که بسیاری از این نظریه‌ها را «ماقبل علمی» / Prescientific دانسته‌اند. در تمام فرهنگ‌های مذهبی و اخلاقی کهن، در چین باستان، فلسفه‌ی یونان، سنت فکری یهودیان و مسیحیان اولیه آیین روم باستان و نیز متفکران قرون وسطی و فیلسوفان عصر روشنگری، پدیده‌ی منازعه را به‌عنوان یک مسأله استراتژیک نظامی - سیاسی دانسته و به آن توجه داشته‌اند. علاوه بر این، آن‌ها یک مسأله‌ی معنوی و اخلاقی تلقی می‌کرده‌اند. افسردی هم‌چون «کسلوزوتس»، «هگل»، «نیچه»، «ترایچک»، «ویلفرد وپارتر»، «گائئاتاموسکا»، «داروین» و «ویلیام گراهام سامنر»، «اسوالد اسپینگلر»، «چمبرلین» و «آرتودوگوبینو» در این باره نظر داده‌اند. حتی آثارشبیست‌هایی مثل «میخائیل باکونین»، «ژرژ سورل» و «تارو» به تحلیل منازعه توجه داشته‌اند. در این میان متفکران بزرگی هم‌چون «دیوید سینگر»، «امیل دورکسیم»، «پیتیریم سوروکین»، «کولینس رایت»، «دوتوکویل»، «هربرت اسپنسر»، «ویلیام جیمز»، «کارل مارکس»، «تالکوت پارسونز»، «کنت بولدینگ»، «دیوید ایستون»، «چارلز مک کلند»، «کاپلان»، «روزکونس»، «هانتینگتون»، «جرج زیمل»، «دارندورف» و «کورز» به ریشه‌یابی منازعه و برخی مقولات اجتماعی و سیاسی مرتبط با آن توجه نموده‌اند.^{۲۶}

پاره‌ای از این تئوری‌ها ره به سوی تحلیل منازعات بین‌المللی هم‌چون جنگ خارجی دارند و درصدد تحلیل آن هستند و برخی دیگر کل منازعات اجتماعی را در تحلیل خود مدنظر قرار می‌دهند. اکثر رشته‌های علوم اجتماعی را براساس این‌که در مطالعه علم بشری از رویکردی خرد / Micro برخوردارند یا از رویکردی کلان / Macro، با کمی مسامحه، می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. کسانی که ریشه‌های منازعه را در طبیعت / Nature انسان می‌جویند و کسانی که آن‌ها را در نهادها / institution و پدیده‌های اجتماعی می‌کاوند.

تئوری‌های روانی برای تحلیل منازعات اجتماعی

نظریه‌های خرد (روانی و زیستی) در باب منازعات، در صدد تبیین خشونت‌های ناپهنجار از قبیل شورش‌های ناشی از مسایل زبانی و یا گرسنگی در هندوستان، زد و خورد در اماکن ورزشی و اغتشاشات نژادی و... می‌باشد. به‌نظر روان‌شناسان و زیست‌شناسان، منازعات اجتماعی دارای ریشه‌های ارثی و زیستی هستند. منظور اصلی آنان برای تبیین منازعات در سطح خرد، پرخاشگری / aggression است و آن‌را رفتاری می‌دانند که هدف‌اش مجروح یا معدوم ساختن انسان‌ها، یا تخریب و ویران ساختن اهداف غیرانسانی است.^{۲۷} «گورننگ» پرخاشگری را به گونه‌ای تعریف می‌کند که کل طیف رفتارهای ایجابی و تهاجمی انسان و سایر انواع حیوانات را در بر می‌گیرد. طبق نظر «رالومی» پرخاشگری گذشته از نمود فیزیکی می‌تواند صورت روانی، فکری، معنوی و یا اقتصادی داشته باشد. سلاح پرخاشگری ممکن است کلمات، نهادهای هنری، حرکات و اشارات، استدلال‌های عاطفی، توهین و یا حتی سکوتی طولانی به‌منظور صدمه زدن یا تنبیه کردن طرف مقابل باشد.^{۲۸}

«ویلیام جیمز» و «ویلیام مک دوگال» اصرار داشتند که در ساخت‌های ارثی و روانی انسانی غریزه / Instinct ریشه‌دار یا استعداد ذاتی برای پرخاشگری وجود دارد. فریود به غریزه‌ی مرگ که ناشی از ناکامی، به‌ویژه ناکامی در امیال جنسی بوده، توجه داشت.^{۲۹} گروهی دیگر تحت عنوان رفتارشناسان / Ethologists معتقدند چهار انگیزه‌ی اساسی حیوانات (تولید مثل، گرسنگی، ترس و پرخاشگری) در انسان نیز باعث خشونت می‌شود.^{۳۰} این اعتقاد که پرخاشگری همواره از قبل مستلزم وجود ناکامی است، با مخالفت عده‌ای روبه‌رو شده‌است.

«دوب» و «دولارد» (Doob Dollard) در نظریه‌ی «ناکامی - پرخاشگری» خود اسفاد دارند، مرکاب مالمی بین فرد و اهداف وی قرار گیرد. انرژی بیش‌تری بسیج می‌شود که با بسیج آن رفتارهای پرخاشگرانه و ویرانگر ظاهر می‌شوند. گذر از سطح تحلیل فردی پرخاشگری، به سطح تحلیل اجتماعی در این جا رخ می‌دهد. به‌سخنی دیگر، سطح مشاهده Level of observation/ در طول زمان تغییر می‌کند. زمینه‌ی ناکامی پرخاشگری تساحد زیادی برای خشونت‌های موجود در گروه‌های کوچک‌تر و سازمان‌نیافته (مثل طغیان‌های نابهنجاری نظیر آشوب‌گری یک جمعیت سازمان نیافته) به کار می‌آید.^{۳۱} به این ترتیب روان‌شناسان کوشیده‌اند تا تحلیل پرخاشگری را از سطح فردی به سطح اجتماعی ارتقاء دهند و با مفاهیمی هم‌چون اجتماعی شدن پرخاشگری / the Socialization of aggression، جابه‌جایی / the displacement/ و برون‌فکنی / Projection/ توضیح دهند که هر نظام اجتماعی در اعضای خود ناکامی‌هایی به وجود می‌آورد که در نهایت به ترس، نفرت و پرخاشگری خشونت‌آمیز منتهی می‌شود. پس کلیه‌ی فرهنگ‌ها باید مستقلاً برای مسأله‌ی هدایت اجتماعی انگیزه‌های پرخاشگری اعضای خود راه حلی بیابند. «اجتماعی شدن پرخاشگری» در تمام جوامع انسانی صورت پذیرفته و بدین‌وسیله با هدایت انگیزه‌های پرخاشگرانه به سوی اعضای گروه غیرخودی Out group/، تخصیص میان اعضای گروه خودی in - group/ تقلیل می‌یابد.

«آلبرت باندورا» در مقابل نظریه‌ی فوق به عوامل محیطی آزادکننده‌ی نیروی پرخاشگری تأکید می‌ورزد و معتقد است که فعال شدن نیروی ذاتی پرخاشگری در انسان به وجود محرک مناسب و شرایط خاص و تجارب اجتماعی بستگی دارد. از جمله‌ی این شرایط اجرای برنامه‌های آموزشی و نظامی حساب شده، کاهش هراس از جنگ و تقویت همبستگی اجتماعی است. هدلی کنتریل / Hadly Cantril به ذهنیت‌ها، احساسات، امیدها و آرزوها، ناکامی‌ها، رسوم و سنت‌های ناسازگارانه‌ی مردم یک کشور (یا واحد اجتماعی) نسبت به واحدهای دیگر اجتماعی تکیه دارد. هارولد لاسول / Harold Lasswell به مطالعه‌ی گرایش‌ها و رفتارهای نخبگان برای بروز منازعات تکیه داشت.

عده‌ی دیگری از روان‌شناسان اجتماعی نیز معتقد بودند که ظاهراً بین میزان بالایی از آزادی بروز آشکار پرخاشگری و درجه‌ی پایینی از امکان بروز پنهان آن (و برعکس) رابطه‌ای وجود دارد. این همان نظریه‌ی شیراظمینان / Safty Valve/ در علوم اجتماعی است. بر این اساس اگر جوامع از نظر فرهنگی راه‌حل‌های مقبولی را برای تعدیل یا خلاصی جستن از انگیزه‌های پرخاشگری تدارک ببینند و پرخاشگری‌ها به حوزه‌هایی نظیر سیاست، تجارت، ورزش و آموزش روی آورند، آنگاه ناکامی‌ها کم‌تر به سوی خشونت‌ها، در سطح اجتماعی کشیده خواهند شد. مثلاً اگر برای آزادسازی ناکامی‌های سیاسی از کانال‌ها یا روش‌های مجازی مانند آزادی بیان و مطبوعات، مبارزات انتخاباتی، رأی‌گیری، اعمال نفوذ در قانون‌گذاری و یا سازماندهی حرکت‌های اعتراض‌آمیز موجود نباشد، گروه‌های پرخاشگر خشونت خود را در سطح جامعه و علیه نظام سیاسی حاکم ابراز می‌دارند. به همین سان «هب» / Hebb/ و «آدورنو» عقیده دارند که ورزش می‌تواند تا حد مطلوبی به ایجاد یا دفع ناکامی و در نتیجه ثبات اجتماعی یاری رساند، زیرا باعث «تخلیه نیابتی» (تعدیل و تغییر جهت پرخاشگری) می‌شود.^{۳۲}

مطالعات «آلپورت» / Allport/ و «اتوکلاين برگ» / Klueberg/ پیرامون پدیده‌هایی چون جهت‌گیری‌ها، بعصبانیت، قالب‌های فکری و نظام‌های آموزش و ارتباط جمعی و نقش آن‌ها در شکل‌گیری گرایش‌های مربوط به منازعه دقت داشته‌اند.^{۳۳} «آدورنو» / Adorno/ کوشیده‌است تا با تکیه بر شخصیت اقتدارطلبانه / Personnalty Authoritarian/ جنگ‌طلبی و منازعه‌جویی را تبیین می‌کند.

از دیدگاه «فستینگر» / Leon Festinger/ ناهماهنگی و ناسازگاری شناختی در بین افراد و تصمیم‌گیران سیاسی، به وجود آورنده‌ی منازعه‌ی

داخلی و بین‌المللی می‌شود. نظریه‌ی ناهماهنگی و سازگاری شناختی / Theory of Cognitive Dissonance and Consistency/ به شناخت پدیده‌هایی چون انقلابات داخلی، آشوب‌ها و اغتشاشات اجتماعی کمک می‌کند. براساس این نظریه وقتی افراد میان آرمان‌های اجتماعی خویش و نظام سیاسی موجود، شکاف وسیع و غیرقابل تحمیلی را احساس کنند، از این نظام، بیگانه و منزجر شده و می‌کوشند تا برای کاهش ناهماهنگی درونی خود، به سازمان‌های انقلابی گرویده و بدین‌وسیله محیط خارجی را براساس بینش آرمانی خود بازسازی نمایند. البته در شرایط انقلاب، بسیاری از افراد به‌طور متزلزلی در مرز میان تداوم حمایت از نظام از یک طرف، و دوری گزیدن از آن و مبارزه‌ی فعال و خشونت‌آمیز با آن از طرف دیگر، مردد خواهند بود. این موضوع تا حدودی براساس نوعی سبک و سنگین کردن پاداش‌ها و مجازات‌های احتمالی مبتنی بوده و بنابراین به اصطلاح روان‌شناسان، مشمول کشمکش «جاذبه - دافعه» / approach avaidance Conflid/ در درون افراد می‌گردد، یعنی حالتی که در آن تمایلات متعارض هر دو آن‌چنان شدید است که به رفتارهای متناقض یا عصبی می‌انجامد.^{۳۴}

از دیدگاه روان‌شناختی، ریشه‌ی بسیاری از منازعات و رقابت‌های سیاسی - اقتصادی میان جوامع انسانی و گروه‌های درون یک جامعه در این واقعیت نهفته است که تقاضای موجود برای عناصر ارضاء کننده نیازهای زیستی و روانی، همواره بیش‌تر از عرضه این عناصر است. بر این مبنا کمبودها برانگیزاننده‌ی منازعات سیاسی نه تنها ناشی از علل فیزیکی (عینی) مثل کهولت یا آنتروپی / Antropy/ هستند، بلکه از ادراکات روانی و پیش‌بینی فزونی تقاضا بر عرضه نیز مایه می‌گیرند.

«گوستاولوبن» در تئوری خود تحت عنوان «ذهن همگانی» / Collective mind/ به خصوصیت روانی شرکت کنندگان در یک جنبش توجه می‌کند. او معتقد بود که در شرایطی که توده و یا جماعتی در جایی گرد آیند، افراد فردیت خود را فراموش می‌کنند و چیزی به نام «ذهن همگانی» شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی افراد تحت تأثیر انگیزه‌های آنی قرار گرفته و همگی یک‌سان رفتار می‌کنند و احساسات و افکار همه به یک جهت متمایل می‌شود و نیز شخصیت آگاه افراد از بین می‌رود.^{۳۵} عده‌ای دیگر به روحیه‌ی نامتوازن افراد شرکت کننده در منازعات اجتماعی اشاره داشته‌اند. به‌زعم اینان اصولاً کسانی که نظام‌های اجتماعی را طرد می‌کنند و داخل جنبش‌هایی اجتماعی - سیاسی می‌شوند، افراد متعادلی نبوده و دارای روحیه‌ی نامتوازن هستند. این قبیل افراد مطلق‌گرا، تنگ نظر، محرومیت دیده و تحقیر شده هستند. این نظریه به منازعات اجتماعی و افراد شرکت کننده در آن نگرشی شدیداً منفی دارد. یک توضیح دیگر روان‌شناختی اجتماعی به احساسات، خشم و غضب مردم تکیه دارد و به نحو مبهمی مدعی است که اگر مردم به اندازه‌ی کافی عصبانی و خشمگین شوند «دست به کاری می‌زنند. بر این اساس می‌توان گفت که این تئوری در صدد تبیین «جماعات زودگذر» است، زیرا که بعید است احساسات عصبان زده، مستقیماً عامل تشکیل سازمانی منسجم و یا ایدئولوژی منطقی برای رام‌اندازی پدیده‌های ریشه‌داری، همچون انقلاب باشند.^{۳۶}

میزان وقوع

خشونت‌های اجتماعی

و استبداد زیاد منازعات اجتماعی

همبستگی قوی با

متغیرهای اقتصادی

از جمله

فقر و رکود اقتصادی

دارد.



علاوه بر تئوری‌های فوق، می‌توان به علل روان‌شناختی منازعه از جهاتی دیگر اشاره نمود. به عنوان مثال، میرکمالی مهم‌ترین عوامل تعارض و اختلاف / Dispute را در اثرش بازنموده است.^{۳۷} در جای دیگر مهم‌ترین منابع اصلی تضاد در چهار گروه دسته بندی شده‌اند.

۱. عوامل مربوط به اصلاحات: در مواقعی که دیدگاه‌های گوناگون در رابطه با یک مورد به خصوص ایجاد شده، اطلاعات مختلف باعث عدم توافق می‌شود.

۲. عوامل ادراکی و مقررات متفاوت

۳. عوامل مربوط به نقش و وظیفه اجتماعی / Social Role: نظیر تضاد نقش، عدم تناسب وظایف و انتظارات و توقعات بی‌جا از نقش خاص.

۴. عوامل مربوط به نیازها و احتیاجات و عدم وجود امکانات لازم جهت پاسخ‌گویی به آن‌ها^{۳۸}

بحثی که به‌طور اجمال آورده شد، مروری بسیار کلی بر تئوری‌های فرد - روانی بود که در صدد توضیح و تبیین وقوع منازعات برآمده بود. بدیهی است که نگرش و بررسی هر منازعه‌ای نمی‌تواند با استفاده از تمامی این تئوری‌ها باشد، بلکه بسته به نوع منازعه و شرایط آن می‌توان از یک دو یا چند نظریه بهره برد و دست به ساخت مدل ترکیبی Synthetic Model زد.



تئوری‌های اجتماعی برای تحلیل منازعات اجتماعی

کسان دیگری نیز در سطح کلان - یعنی در سطح جوامع، دولت‌های ملی و واحدهای اجتماعی و سایر اجتماعات بزرگ انسانی - به بررسی خشونت گسترده‌ی ساختاری - اجتماعی پرداخته‌اند. این تحلیل‌گران معمولاً منازعه را از امور عادی ملازم با موجودیت هر گروه می‌دانند. از دید اینان منازعه بیش‌تر زاده‌ی ساختارها و شرایط اجتماعی هستند تا زاده‌ی کشش‌های زیستی یا حالات روانی. در علوم اجتماعی، جامعه‌شناسان پیرو مکتب «پارسونز» به‌لحاظ تأکیدی که بر مفاهیم «سازگاری اجتماعی»، «سمت‌گیری ارزشی مشترک» Common - Value orientation و حفظ نظام اجتماعی موجود دارند، در نحوه‌ی نگرش به

منازعات اجتماعی دارای اهمیت هستند. همفکران «پارسونز» و کارکردگرایانی هم‌چون «چالمرز جانسون» که بیش‌تر به حفظ نظم و پایداری اجتماعی و شرایط موجود علاقه‌مندند تا به دگرگونی و پیشرفت اجتماعی، منازعه را نوعی بیماری و انحراف تلقی می‌کنند که دارای عواقب گسیختگی‌زا و بدکارکردی / Unfunctional است.^{۳۹} مکتب کارکردی - ساختاری، هنگام مواجهه با موارد منازعات اجتماعی آن‌ها را نابهنجار می‌داند.

پاره‌ای از نظریات در علوم اجتماعی در صدد تبیین منازعات خارجی و بین‌المللی (مثل جنگ خارجی) هستند که در این‌جا این‌گونه پارادایم‌ها مورد عنایت ما نیستند. از جمله «ویلیام گراهام سامنر» نظریه‌ای در این باره مطرح کرده است. براساس نظر وی، گروه‌ها از طریق رقابت با گروه‌های بیرونی در صدد تقویت وحدت و افزایش توانمندی داخلی خود برمی‌آیند، زیرا احساس مسالمت و همکاری در داخل گروه و احساس دشمنی نسبت به گروه‌های خارجی مکمل هم‌اند و جوامعی که مکرراً درگیر جنگ‌های شدید خارجی هستند، حکومت‌ها، نظام‌های حقوقی (و نهادهای پرقوت اجتماعی - سیاسی) را تشکیل می‌دهند. وی منازعات اجتماعی را پاسخ‌های فرهنگی می‌داند که زاده‌ی اشکال جمعی احساسات و ارزش‌ها می‌باشند. از دیدگاه جامعه‌شناختی قومیت‌گرایی یا ارزش بیش از حد برای گروه خود قائل بودن، در مقایسه با سایر گروه‌ها باعث رفتارهای تعارض‌آمیز می‌گردد. براساس نظر انسان‌شناسان هم تفاوت‌ها و هم مشابهت‌های افراد ممکن است به منازعات سختی بیانجامد. تفاوت‌های اساسی قومی، زبانی، نژادی، مذهبی، فرهنگی و یا ایدئولوژیکی به‌راحتی قابل لمس‌اند و بنابراین، به‌ویژه، در شرایطی که گروه‌ها به‌لحاظ فیزیکی به هم نزدیک، ولی به لحاظ قدرت سیاسی و اقتصادی با هم نابرابر باشند، می‌توانند به دشمنی و احساس تهدید منجر شوند. مثلاً ممکن است تفاوت‌هایی که برای مدت‌های طولانی در یک کشور، از نظر سیاسی، خاموش یا تحت کنترل بوده، مشتعل شوند و فشارهایی را در جهت جدایی طلبی یا خودمختاری به وجود آورند. (برای مثال کبکی‌ها در کانادا، اسکاتلندی‌ها در انگلستان، والوان‌ها و غلامان‌ها در بلژیک و باسکی‌ها در اسپانیا). در برخی تحقیقات تجربی نیز ثابت شده است که هر چه طرفین از لحاظ نظام‌های اعتقادی به هم نزدیک‌تر باشند، احتمال منازعه میان آن‌ها شدیدتر خواهد بود. برای نمونه، هنگامی که اعضای یک گروه - که سابقاً یک پارچه بوده - دچار دو دستگی شوند و سپس هر دو دسته مدعی پاسداری از میراث واقعی سنت جامعه قبلی گردند، منازعه صورت می‌گیرد و شدت می‌یابد.

تئوری‌های علوم اجتماعی معمولاً با تغییر وضعیت استراتژیک سیاسی بین‌المللی که منجر به تغییر ماهیت و کانون منازعات می‌شوند، تحول یافته‌اند. از تئوری‌های مهم درباره‌ی علل وقوع گسترده‌ی منازعات اجتماعی - سیاسی داخلی، تئوری «ایجاد شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی در کشورهای جهان سوم» است. براساس این تئوری، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از ناکامی‌هایی Frustration که خود زاده‌ی مقایسه وضع بالفعل با وضعیت آرمانی هستند، به‌علاوه کناره‌جویی / Withdrawal و بیگانه شدن / alienation از ساختارهای اجتماعی موجود منبع منازعه‌اند.^{۴۰}

اساس این تئوری‌ها که به تئوری‌های «تمنیات فراینده» در جامعه‌شناسی معروف‌اند، به مدد بسط تکنولوژی ارتباطات، تقریباً در همه جا شکاف میان میزان مورد انتظار (یا مطلوب) و میزان بالفعل ارضای نیازها و خواسته‌ها و تمنیات در میان تعداد زیادی از مردم در حال عمیق‌تر شدن بوده و هست و به‌نظر می‌رسد چنین شکافی مهم‌ترین شرط لازم (البته نه شرط کافی) برای وقوع گسترده منازعه اجتماعی داخلی باشد. علت این جریان آن است که فرایند توسعه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در جهان سوم (آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) به‌ندرت

می تواند به همان سرعت افزایش چشم داشت های مردم ارضاء انتظارات
فزاینده را تأمین نماید.^{۲۱}

«جیمز دیویس» / *gause. C. Davies* این واقعیت مهم را خاطر نشان
ساخته است که شکاف میان آنچه مردم می خواهند و آنچه به دست
می آورند ممکن است قابل تحمل نباشد و می تواند به رفتار تنازع آمیز
بیانجامد.^{۲۲} به نظر او در یک نقطه (که عمدتاً مبهم است) این شکاف
غیر قابل تحمل، حتا مانع توسعه هم خواهد شد. دیویس معتقد است که
اگر جامعه ای که برای مدتی طولانی در مسیر پیشرفت قرار داشته ناگهان
عقب گردی را در فرایند توسعه اقتصادی تجربه کند، خطر منازعه ای
انقلابی حادث تر می شود. بر این اساس، سرشت ذاتاً ناکامی آور نوسازی
موجب رفتارهای افراطی، نظیر شورش، اعتصاب، ترور چهره های
سیاسی، ارباب و خرابکاری، شایعه، جنگ چریکی، جنگ داخلی،
کودتا و سایر اشکال طغیان می شود و در نهایت موجب بی ثباتی سیاسی
می گردد.

از دیدگاه دیگر جامعه شناختی نیز می توان استعدادهای بالای بروز
منازعات اجتماعی در جهان سوم را تابع ناکامی گسترده ای دانست که
ریشه ای آن به محرومیت اقتصادی باز می گردد. «تد رابرت گار» / *Ted*
Robert Gurr استدلال می کند که پیش شرط ضروری منازعه ای
خشونت بار مدنی، محرومیت است که بدین صورت قابل تعریف است:
برداشت بازیگران دایر بر وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی شان
Expectations Value و توانایی های ارزشی / *Value Capabilities* محیط
این اختلاف میان چشم داشت ها و ارضای آن ها به صورت
محرومیت های اقتصادی، روانی، اجتماعی و سیاسی باعث بسط
فعالیت های تعارضی می گردد.^{۲۳}

بر اساس برخی فرضیات دیگر، میزان وقوع خشونت های اجتماعی
و استعدادهای زیاد منازعات اجتماعی همبستگی قوی با متغیرهای اقتصادی
از جمله فقر و رکود اقتصادی دارد. هر چند به تجربه ثابت شده است که
احتمال وقوع خیزش های انقلابی در جوامعی بیشتر محتمل است که از
یک نظام اقتصادی پیشرفته (یا در حال رونق) برخوردارند.
«منکراولسون» / *Mancur Olson* نشان داده است که رشد اقتصادی با چه
سرعتی، علقه های طبقاتی را که موجب تعلق مردم به نظام اجتماعی و
نظم موجود می شوند، سست می کند و چگونه رشد اقتصادی یک کشور
می تواند باعث افزایش چشم گیر تعداد افرادی شود که حتا به فرض
افزایش درآمد سرانه، اغلب به درستی کاهش سطح زندگی خودشان را
احساس می کنند. او نتیجه می گیرد که رشد سریع اقتصادی نه تنها
آن چنان که فرض می شود منبع آرامش و امنیت داخلی نیست، بلکه
نیروی است که باعث گسیختگی و بی ثباتی شده و به بی ثباتی سیاسی
و ناامنی اجتماعی می انجامد. به این ترتیب می توان اذعان داشت که
نوسازی اجتماعی و اقتصادی موجب بروز برخی تغییرات روان شناختی
اجتماعی (نظیر ایجاد انتظارات و تمنیات فزاینده / *rising Expextations*)
می شود و چون سیستم و نظام توانایی کافی جهت ارضای سریع نیازها
را ندارد، نارضایتی و در نهایت اغتشاشات و آشوب ها و اعتصاب ها...
رشد می یابند.^{۲۴}

«پروفسور لوسین پای» در کتاب «جنبه های توسعه ای سیاسی» از
زاویه دیگری بحث خود را مطرح می کند و ما می توانیم در این جا
وام دار وی باشیم. او می گوید کشورها در مسیر تغییر و دگرگون سازی
خود معمولاً با شش تنگنای اساسی روبرو می شوند که قرار گرفتن در
آن ها «شرایط بحرانی» را ایجاد می کند. این بحران ها عبارتند از: هویت،
مشروعیت، مشارکت، نفوذ، توزیع و ادغام. حال اگر جامعه ای نتواند
بحران های مذکور را در یک فراگرد توسعه و همگون سازی دفع کند،
درگیر تنش های حاصله از آن در اداره ای امور کشور خواهد شد. این
وضعیت را می توان فساد و تباهی سیاسی / *Political decay* دانست.^{۲۵}
به درستی به نظر می رسد وقوع چنین بحران هایی، شاخص های رفتاری

مناقشه در گروه ها و اقشار اجتماعی را افزایش داده، روحیه ی تهاجمی و
تنازعی را تقویت می کند و در نهایت، خشونت، ناآرامی و پرخاشگری
فزونی می یابد.

توسعه ای اقتصادی و اجتماعی همراه خود، اثرات فرهنگی را به جا
می گذارد که ایجاد تعارضات اجتماعی بی رابطه با این اثرات نبوده و
نیست. اعضای هر جامعه به وسیله ی یک سلسله عقاید، ارزش ها،
باورها، سنت ها و ایدئولوژی مشترکی به هم پیوند می خورند که در
نظریه ی کارکردگرایی این مقوله را «اجماع» یا «وفاق اجتماعی» /
Social Consensus می نامند و آن را پایه ی اساسی ایجاد جامعه و گروه
می پندارند. به دیگر سخن، فرهنگ عامل ثبات جامعه تصور می شود.
توسعه، ارزش های سنتی و اسطوره ای اجتماعی / *Social myth* و
به طور کلی فرهنگ و اجزای آن را آشکارا مورد تهدید قرار می دهد و
باعث فروپاشی مکانیسم های یکپارچه کننده و ایجاد همبستگی
Integration می شود، چون پای بندی اعضا را به میانی ارزشی و
فرهنگی گذشته متزلزل می سازد. این متزلزل، همبستگی را کاهش داده و
در نبود سازمان ها و اصول فرهنگی یکپارچه کننده، تنازعات اجتماعی
میان افراد گروه ها با هم و با دولت را، افزایش می دهد.

توسعه از جهات دیگر نیز می تواند باعث منازعات اجتماعی و
ناامنی وسیع داخلی شود. این فرایند همواره مزایای خود را عادلانه
تقسیم نمی کند. توسعه همواره از حیث مزایایی که نصیب افراد، اقشار و
گروه های اجتماعی می کند اثرات نامتقارنی ایجاد می نماید.^{۲۶} در بیش تر
کشورهای در حال توسعه بخش هایی از گروه های ممتاز علیه شرایط
فراوانی سر به طغیان بر می دارند و از نهادهای به وجود آورنده این
فراوانی، بیگانه شده و برای سرنگون ساختن هیأت حاکمه، سرنوشت
خود را با محرومان گره می زنند. این بدان جهت است که توسعه،
حیطه ای اقتدار و جایگاه اجتماعی ایشان را در معرض تهدید دیگر
گروه ها قرار داده است. بنابراین هم این گروه های ممتاز و هم طبقات
محروم از نحوه ی تقسیم بازده اقتصادی، اعتبار اجتماعی و یا توزیع
قدرت سیاسی دچار حالت نارضایتی / *dissatisfaction* می شوند. هم چنین
برخی طبقات اجتماعی که از مزایای پیشرفت و توسعه بهره مندند
(صاحبان صنایع مدرن، نمایندگان کمپانی های خارجی، بازرگانان، تجار
و...) خواهان توسعه ای سریع تر از حد توانایی سیستم موجود هستند و
بنابراین دست و پای خود را در بند احساس می کنند. به نظر «کترین
برنیتون» / *Cran Brinton* شکاف میان توزیع قدرت سیاسی و توزیع
قدرت اجتماعی در داخل یک جامعه موجب رفتارهای تعارض آمیز
خواهد شد.^{۲۷} «ساموئل هانتینگتون» در تئوری فاضلان خود مدعی
است، «توسعه در جهان سوم فرایندی همه جانبه نیست، زیرا همراه با
توسعه ای اقتصادی، اجتماعی و توسعه ای سیاسی (به خصوص در جهت
جذب مشارکت سیاسی نیروهای اجتماعی جدیداً به وجود آمده) از
طریق نهادمندی سیاسی به وجود نمی آید. بنابراین، توسعه موجود
تعارضات اجتماعی گسترده می شود.»^{۲۸}

شکل زیر مجمل نظرات وی را نمایش می دهد:

تعارضات اجتماعی → ادعای مشارکت سیاسی → نیروهای اجتماعی جدید → توسعه اقتصادی و اجتماعی

(بسط طبقه متوسط)

فقدان نهادمندی سیاسی

جهت جلب مشارکت

وجود پاره ای از اختلافات عمومی اجتماعی، تفاوت های نژادی،
قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی و درصد حضور هر یک از این گروه ها
نسبت به کل جمعیت جامعه به تنهایی و در مجموع به میزان های
مختلفی زمینه ای ایجاد تنش، تفرقه و اگرایی را در بین اعضای سیستم
ممکن می سازد. فرضیه ای اساسی قابل طرح در این جا آن است که «هر
چه اختلاف و انشقاق داخلی بین طبقات، اقشار، مناطق، (احزاب و...)»
پیش تر باشد تنش های داخلی افزون تر می گردد.^{۲۹} اما سؤال اساسی و

فقدان توسعه



۳. دولت‌ها رفتار تنازعی را به بُعد خارجی هدایت می‌کنند و مسیر دفع تنش‌های داخلی را تغییر می‌دهند. مثلاً فعالیت‌های تخصیصی را در سه بُعد دیپلماتیک، تخصیصی، جنگی، (نظامی) علیه دول خارجی افزایش می‌دهند. ۵۰

اکنون شایسته است مجدداً به «منابع ساختاری» بروز تعارضات اجتماعی در کشورهای جهان سوم توجه نماییم. منظور از طرح این منابع آن است که نشان دهیم این ممالک ذاتاً و اصالتاً دارای عوامل و زمینه‌هایی هستند که بروز منازعات سیاسی و اجتماعی را قابل توجیه و بنابراین طبیعی و بدیهی می‌نمایانند.

به سبب وجود پاره‌ای از نقشه‌های استعماری، شرایط جمعیت و مقتضیات اکولوژیکی، طبیعی و جغرافیایی بسیاری از کشورهای جهان سوم دارای تنوع قومی هستند که این عامل موجب تکثر فرهنگی Cultural Plurality/ می‌شود. تنوع قومی یک نیروی ایجاد کننده بی‌ثباتی سیاسی و تشنج اجتماعی است. زیرا باعث رقابت‌های قومی Ethnic Competition/ و در نهایت ضدیت قومی Ethnic Antagonism/ می‌گردد. پس به درستی می‌توان بر روی عواقب بی‌ثبات کننده‌ی تعارض قومی در داخل حوزه‌ی سیاسی توجه کرد. اما چه چیزی باعث سیاسی شدن این تنوع قومی می‌گردد، این عامل می‌تواند همان رشد سریع اقتصادی باشد، زیرا اقوام مختلف نسبت به جابه‌جایی سریع ناشی از صنعتی شدن و شهرنشینی عکس‌العمل نشان می‌دهند. توسعه‌ی سریع باعث جابه‌جایی و تحرک اجتماعی و بیگانگی اجتماعی شده و... در نهایت تلاش و جست‌وجو برای دست یافتن به هویت با ثبات را دامن می‌زند. پس تجدید حیات قومی و بازگشت به خود Atavism and Ethnic Revivals/ ایجاد شده، در نتیجه گروه‌های قومی را در معرض بسیج Mobilization/ قرار می‌دهد، تا جایی که تمایل به بازگشت به خود قوی شده و گروه‌های قومی خواستار قدرت سیاسی (از جمله در جهت جدایی طلبی) می‌گردند. در این جا است که حرکت‌های چریکی، تجزیه طلبانه، آشوب‌های شهری، ترور، خرابکاری و... حتی در برخی کشورها کودتا رخ می‌دهد. منشا همه‌ی این‌ها، کشمکش بین اقوام و رقابت آن‌ها برای کنترل منابع قدرت است. عوامل دیگری در این جا وجود دارند که این جریان را تسهیل می‌کند. وجود هر چه پیش‌تر

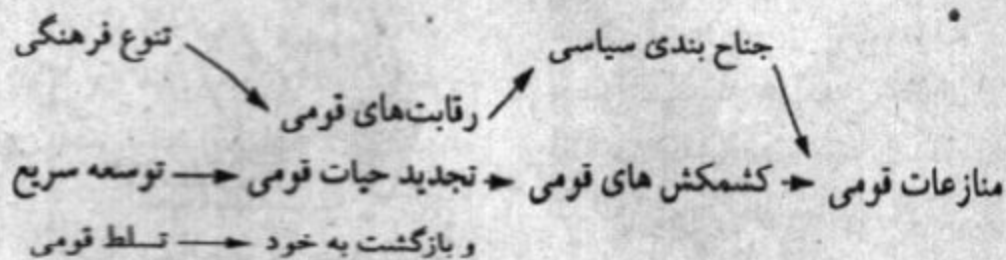
کلیدی، نحوه‌ی بروز و عملی شدن این اختلافات و تمایزات داخلی است. باید گفت هر کدام از این شرایط مساعد برای ایجاد تنازع اجتماعی، تحت شرایطی خاص، زمینه‌ی بروز تنش و هیجان در سیستم را فراهم می‌آورند. منظور از این شرایط دقیقاً روند توسعه و جهش‌های سریع اقتصادی در جامعه است. به نظر می‌رسد در کوتاه مدت این منازعات عوامل ناپایداری اجتماعی را تحریک و باعث ایجاد تنش شوند. دلایل این امر متفاوت و قابل بحث‌اند. شاید دلیل این بی‌ثباتی آن باشد که گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی برای جذب و بهره‌گیری از فرایند توسعه، ظرفیت کافی را - حداقل در کوتاه مدت - نداشته باشند. تنش‌های ایجاد شده که در کوتاه مدت در قبال رشد اقتصادی ایجاد می‌شوند، آثار مختلفی را بر روی رفتار تنازعی سیستم برجای می‌گذارند و در صورت بروز هیجانات شدید، گروه‌های محروم جامعه ممکن است دست به اغتشاشات و تظاهرات خشونت‌آمیز، قومی، شهری و... بزنند. این رفتارهای تنازعی ممکن است در اشکال سازمان یافته مانند اعتصاب‌ها، کارگری، تظاهرات ضد دولتی و حتا اغتشاشات دامنه‌دار منجر به قتل و ترور بروز و تجلی کنند تا این‌که مانع ادامه‌ی روند توسعه شوند. شکل زیر فرضیه بروز تنش داخلی به علت رشد اقتصادی را نشان می‌دهد:

تعارضات اجتماعی + اختلافات ساختاری اجتماعی =
توقف یا ممانعت از ادامه‌ی رشد اقتصادی
(قومی، زبانی، مذهبی و...)

البته معمولاً سیستم‌ها یا نظام‌های سیاسی در برخورد با این شرایط بحرانی و داخلی و برای دفع تنش‌های اجتماعی راه‌کارهای مختلفی می‌توانند اتخاذ کنند تا بتوانند روند توسعه را به سهولت ادامه دهند. عمده‌ترین این روش‌ها عبارتند از:

۱. استراتژی ترغیبی (به منظور تغییر ساختار و افزایش ظرفیت پاداشی Capacity To reward Systemic/
۲. استراتژی ارعابی (تغییر ساختار و افزایش ظرفیت ارعابی دولت Governmental Capacity to Coerce/

قربت‌های جغرافیایی میان اقوام، تشکیل یک دولت متمرکز که رهبری آن در دست یکی از اقوام باشد، تسلط قومی / Ethnic dominance فزونی جمعیت و امکانات یک قوم در قشر بندی قومی، همه و همه بر چالش‌های قومی می‌افزاید. شکل زیر چکیده بیانات فوق را نشان می‌دهد. ۵۱



از عناصر دیگر ساختاری در بررسی منازعات اجتماعی ملل در حال توسعه می‌توان به حذف حکومت و سلطه استعماری / Decolonization و یا کم‌رنگ شدن حضور و نفوذ قدرت‌های بزرگ در کشور اشاره کرد. حذف استعمار از صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی، باعث تضعیف ساختارهای اقتدار سنتی می‌شود و عدم اعتماد گسترده و ارتباط ضعیف نخبگان و توده مردم را به جای می‌گذارد. از سوی دیگر هم‌زمان با خروج قدرت‌های بزرگ از یک واحد سیاسی، نهادهای جدیدالتاسیس، بسیج اجتماعی و مشارکت سیاسی تقویت می‌شود. ضعف نهادهای جدید و ناتوانی‌های آن‌ها در جلب مشارکت سیاسی موجود سبب منازعات اجتماعی می‌گردد. هم‌چنین چون نظامیان در کسب استقلال مؤثر بوده‌اند، تمرکز نظامی ایجاد می‌شود که خود این متغیر مهم دیگر در افزایش خشونت ساختاری می‌گردد. برای فهم دقیق‌تر فرضیات فوق به شکل ذیل توجه کنید.

در جمع بندی نظریات کلان در باب علل ساختاری بروز منازعات اجتماعی می‌توان این علت‌ها را به چند دسته تقسیم نمود:

۱. عوامل اجتماعی، اختلافات مذهبی، نهادهای اداری و...
۲. عوامل اقتصادی (مانند شکاف طبقاتی، سطح پایین زندگی، توزیع نامتعادل درآمد ملی، وابستگی اقتصادی، روند رشد اقتصادی سریع و نامتعادل، کمبود بهداشت و آموزش، نرخ بالای رشد جمعیت، افزایش بیکاری و...)
۳. عوامل فرهنگی (مانند اختلال در نظام ارزشی مشترک، کاهش انسجام اجتماعی و...)
۴. عوامل سیاسی (فقدان مشارکت سیاسی، نبود نهادهای سیاسی، تسلط قومی، کاهش مشروعیت، دخالت‌های سیاسی دول دیگر و...)

پی‌نوشت

۱. بشیر به، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۲).
۲. همان، ۳. همان.
۳. دوترتی، جیمز و فالترگراف، رابرت. نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، علیرضا طیب و وحید بزرگی، (تهران: نشر قومس، تهران، ۱۳۷۲) ص ۲۹۶.
۴. میرکمالی، محمد. مدیریت تعارض. دانش مدیریت زمستان ۱۳۷۱، ص ۲۹.
۵. فوجانی. تحلیل رفتاری (رفتار سازمانی). دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، بی‌تا، ص ۲۱. همان.
۶. فرهنگی، علی‌اکبر. ارتباطات در تعارض سازمانی از دیدگاه تحلیل کنش متقابل. مجله مدیریت دولتی، دوره‌ی جدید، شماره‌ی هشتم، تابستان ۱۳۶۹.
۷. کاظمی، علی‌اصغر. زنجیره‌ی تنازعی در سیاست و روابط بین‌الملل. (تهران: قومس، تهران، ۱۳۷۰) ص ۱۸۶. همان.
۸. دوترتی، همان، ص ۲۹۶-۲۹۷. همان، ص ۱۳. همان، ص ۳۳۲.
۹. فوجانی، همان، ص ۳۱. دوترتی، همان، ص ۴۰.

۱۶. کاظمی، همان، ص ۱۸۹-۱۹۰. ۱۷. همان، ص ۱۹۱.

۱۸. شارب، جیسن. دفاع مبتنی بر غیرنظامیان. علی اصغر زرگر. سیاست دفاعی، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۷۲، ص ۱۲۳، ۱۲۴.

۱۹. جان بیلیس و دیگران. اسرارتزی معاصر. سولمند میرنظرالی. (تهران: نشر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹) ص ۱۸۴.

۲۰. ن.ک. جانسون، چالمرز. تحول انقلابی. حمید الیاسی. (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳) برداشتی کلی از فصل پنجم.

۲۱. محمدی، بیوک. جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی. نامه‌علوم اجتماعی، جلد اول، شماره دوم، دانشگاه تهران، بهار ۱۳۶۸.

۲۲. کوئن، روس. درآمدی بر جامعه‌شناسی. محسن ثلاثی. (تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۰) صص ۲۲۷-۲۲۶. ۲۳. محمدی، همان.

۲۴. سعادت، اسفندیار. روابط صنعتی. دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، بی‌تا.

۲۵. دوترتی، همان، ج اول، ص ۲۹۶.

۲۶. برای آگاهی بیشتر از این نظریات به منابع ذیل رجوع کنید:

الف. دوترتی، همان، ج اول، فصل پنجم، ب. پیر، پیتز. جامعه‌شناسی جنگ و ارتش، علیرضا ازغندی و محمد صادق مهدوی. (تهران: نشر قومس، ۱۳۶۸). ث. بوتول گامتن. تبعی در ستیزه‌شناسی. حسن پویان. (تهران: چاپ بخش، ۱۳۶۲) ج. باقری کبوری علی. کلیات و مبانی جنگ و استراتژی. (تهران: مرکز نشر بین‌الملل، ۱۳۷۰).

۲۷. دوترتی، همان، ج دوم، ص ۴۲۳ و نیز مجله‌ی «جامعه‌سالم». میزگرد درباره‌ی علل و ابعاد خشونت. سال چهارم، شماره هفدهم، مهرماه ۱۳۷۳.

۲۸. دوترتی، همان، ص ۳۵۸-۳۵۹.

۲۹. اتکینسون، ریتال و دیگران. زمینه روان‌شناسی. محمدتقی برهنی. (تهران: رشد، ۱۳۷۱) ص ۵۷۲.

۳۰. برای آگاهی بیشتر پیرامون این طیف از نظریات ن.ک. به: لورنس، کتراد. تعاجم. هوشنگ دولت آبادی، (تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۰).

۳۱. رحمتی، محمد صادق. روان‌شناسی اجتماعی معاصر. (تهران: سینا، ۱۳۷۱) صص ۶۱-۵۹.

۳۲. دوترتی، همان، ج دوم، صص ۲۲۸-۲۲۷.

۳۳. برای مثال ن.ک. کلاین برگ، اتو. روان‌شناسی اجتماعی. (ج اول) علی محمد کردان. (تهران: نشر اندیشه، ۱۳۳۳) صص ۱۲۰-۱۱۴.

۳۴. دوترتی، همان، صص ۳۵۰-۳۵۱. محمدی، همان، ص ۱۷۹. همان، ص ۱۸۰.

۳۷. میرکمالی، همان، ص ۵۷. ۳۸. فوجانی، همان، ص ۲۸.

۳۹. دوترتی، همان، ج دوم، ص ۵۵۶. ۴۰. دوترتی، همان، ص ۴۸۸-۴۹۱.

41. Mancur olson, Jr. Political instability, Violence and Revolution. Rapid Growth As a Destabilizing Force, Journal of Economic History 23, No 4 (December 1963)

- Ridker, Ronald. G. Discontent and Economic Growth, Economic Development and Cultural Change, Volumexi, unnumber 1, October 1962.

42. Davis, James, Toward theory of Revolution, American Sociological Review, Volume 22, Number 1, February 1962 - PP: 5- 19

۴۳. دوترتی، همان، ص ۲۹۵. ۴۴. همان، ص ۲۹۸.

۴۵. کاظمی، همان، صص ۲۷۷-۲۷۹. ۴۶. دوترتی، همان، ص ۴۹۶.

47. mancur, Ibid

۴۸. ن.ک. هانتینگتون، ساموئل. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸). ۴۹. کاظمی، همان، صص ۲۵۷-۲۶۰.

51. Jenkins. Craig J and Kposowa, Augustine J, Explaining Military, Coups D,Etat : Black Africa, 1957- 1984, Americal Sociological Review, 1990, Vol.55 (December : 861- 875)

۵۲. جانموکو، سوتو. خشونت در جهان سوم. پیام یونسکو، شماره ۱۹۵، مرداد ۱۳۶۶.

۵۳. نرتز، جانان. اج. ساخت نظریه‌ی جامعه‌شناختی. عبدالعلی لهستانی زاده. (شیراز: نوید، ۱۳۷۳) بخش چهارم. ۵۴. همان، ۵۵. همان.

۵۶. جلالی پور، محمدرضا. هویت ملی و اقوام ایرانی در عصر خیزش قومیت‌ها. مجله سیاست خارجی، شماره ۱، سال هفتم، بهار ۱۳۷۲، ص ۱۱.

۵۷. تافلر. جنگ و ضد جنگ. خوارزمی. (تهران: سیمرخ، ۱۳۷۲) صص ۲۹۶-۲۹۷.

۵۸. روزه، گی. تغییرات اجتماعی. وثوقی. (تهران: نشر نی، ۱۳۶۶) صص ۴۱-۴۶.

۵۹. بهایی، ج. درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی. (کتاباد: مردین) ص ۱۲۶.

۶۰. هاین در جامعه‌شناسی مدرن. حسن پویان. (تهران: چاپ بخش، ۱۳۷۳) ص ۷۹.

۶۱. برای فهم دقیق‌تر این تحلیل ن.ک. به جامعه‌شناسی مدرن. همان، صص ۸۳-۸۹.

۶۲. سعادت، اسفندیار. مدیریت بحران. دانش مدیریت، شماره‌ی ۱۱، ویر. سوم. تهران: مدیریت و مدیریت بحران. «مدیریت» شماره‌ی ۸، بهار سال ۱۳۷۲.